



ترجمه: نادر احمدی

سطری از شعر این دفتر مثل بدنی است که دچار تب‌ولرز شده، مدام در رانش و حرکت است. گویا وزنه‌ای است که از نخ‌آویزان شده و در حال پیمایش است. فرقی نمی‌کند مسیر این پیمایش و پویش فاصله یک قدم است، یک شب یا یک نفس کشیدن. فرقی نمی‌کند این سطرها طول یک روز است، یک سال یا امواج.»

عرصهٔ خلاقیت این شاعر دریای کارائیب تنها به شعر محدود نمی‌شود. والکوت در حیطهٔ نمایش‌نامه‌نویسی نیز تجربه‌های گران‌سنگی داشته است. «رؤیا در کوهستان میمون» از جمله کارهای ارزش‌مندی است که به نوشتهٔ نشریهٔ نیویورکر: «شعری است در قالب نمایش‌نامه». این اثر، جایزهٔ اوبی را در سال ۱۹۷۱ برای درک به ارمغان می‌آورد. او هم‌چنین سال ۱۹۵۰ با برادر دوگانه‌اش رودریک، کارگاه تیاتر ترنیداد را تأسیس کرد. سال ۱۹۸۱ ضمن تدریس در دانشگاه بوستون، گروه نمایش‌نامه‌نویسی این دانشگاه را بنیاد گذاشت. والکوت هم‌چنین در دانشگاه‌های کلمبیا، ییل، راتگرز و ایسکس انگلستان نیز به تدریس پرداخت.

سال ۱۹۹۲ درک والکوت موفق شد جایزهٔ نوبل ادبیات را از آن خود کند. دیگر جوایز او عبارت‌اند از:

- جایزهٔ اصالت بنیاد مک‌آرتور
 - جایزهٔ انجمن ادبی سلطنتی
 - مدال ویژهٔ شعر ملکه الیزابت
 - جایزهٔ تی.اس الیوت
 - جایزهٔ بنیاد گریفین
 - عضویت افتخاری آکادمی آمریکا و بنیاد هنر و ادب آن کشور
- از درک والکوت آثار ادبی و هنری فراوانی به یادگار مانده است که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

الف) شعر

- در شبی سبز، لندن، ۱۹۶۲
- منتخب شعرها، نیویورک، ۱۹۶۴
- خلیج و دیگر شعرها، لندن، ۱۹۶۹
- زندگی دیگر، واشنگتن، ۱۹۸۲



درک والکوت (Derek Walcott)

درک والکوت، شاعر و نمایش‌نامه‌نویس معاصر، اهل سنت‌لوسیا از مجموعه جزایر دریای کارائیب است. او ۲۳ ژانویهٔ سال ۱۹۳۰ میلادی در شهر کاستریس، پایتخت این کشور پا به این خاک دامن‌گیر گذاشت. درک والکوت از مادر تباری انگلیسی - هلندی و از پدر آفریقایی‌نژاد است.

والکوت در خانواده‌ای فرهنگ‌مدار و اهل هنر پرورش یافت. پدرش شاعر و نقاش بود که پیش از به دنیا آمدن دوگانه‌هایش (درک و رودریک) بر اثر بیماری درگذشت؛ اما مادرش آموزگار بود و علاقه‌مند به شعر. شعر ورد زبان خانم والکوت بود. در آشپزخانه، پذیرایی، اتاق خواب، حمام یا هر جایی که میسر بود و دلش می‌خواست، شعر زمزمه می‌کرد. درک در واقع با سحر و غنای کلمات و زمزمه‌ها و آواهای مادرش پرورش یافت.

او اولین شعر خود را در ۱۴ سالگی در روزنامه‌ای محلی منتشر کرد و درست پنج سال بعد، نخستین دفتر شعرهایش را با دو بیست دلار پول قرض چاپ کرد و خود به فروش آن‌ها در کوچه و خیابان پرداخت.

«در شبی سبز» دومین دفتر شعر والکوت، دربرگیرندهٔ شعرهای او از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۲ است که در سال ۱۹۶۲ منتشر شد. این اثر، والکوت را به عنوان چهره‌ای شاخص، صاحب اندیشه و سبکی منحصر به فرد، مسلط به زبان و دارای دانش و فضیلت ادبی به جامعهٔ ادبی انگلیسی‌زبان معرفی و تثبیت کرد. در این دفتر، شاعر نقبی به تاریخ و گذشتهٔ کشورش می‌زند و زخم‌های دوران استعماری و وضعیت پسااستعمار را در حوزهٔ دریای کارائیب و اکاوی می‌کند.

والکوت اما خود را به حوزهٔ جزایر کارائیب محدود نکرد. او با سفر و کشف اسرار زندگی به استقبال جهان پیرامون رفت. از سال ۱۹۵۰ مقیم نیویورک و بوستن شد. از این به بعد است که حوزهٔ مخاطبین آثار او گسترده‌تر و متنوع‌تر می‌شود؛ هم به اهالی جزایر کارائیب توجه دارد و هم به مخاطبین انگلیسی‌اش می‌اندیشد.

از شاهکارهای او مجموعهٔ شعر «امروس» است که در سال ۱۹۹۰ منتشر شد. در این دفتر، والکوت به مبارزهٔ جان‌شکار ماهی‌گیران دریای کارائیب می‌پردازد که به نوعی گوشهٔ چشمی دارد به حماسهٔ ایللیاد هومر و جنگ تروا. منتقدین و خوانندگان، این اثر او را از بزرگ‌ترین حماسه‌های ادبی دورهٔ معاصر می‌دانند که با قلم درک والکوت خلق شده است.

یکی از منتقدان آمریکا، «کلین مکس ول» می‌نویسد: «هر خط و

- رودخانه انگورها، نیویورک، ۱۹۷۶

- اومروس، نیویورک، ۱۹۹۰

- سگ تی پولیو، نیویورک، ۲۰۰۰

- ماهی خوار سفید، نیویورک، ۲۰۱۰

(ب) نمایشنامه‌ها

- برای رهبر گریه کن، سنت لوسیا، ۱۹۵۰

- آمدیم ثواب کنیم، کباب شدیم، سنت لوسیا، ۱۹۵۱

- چهارراه، جامائیکا، ۱۹۵۴

- رؤیا در کوهستان میمون، نیویورک، ۱۹۷۰

- مرغ نه، فقط گوشت قرمز، لندن، ۱۹۸۹

- سه گانه هائیتی ها، نیویورک، ۲۰۰۲

درک والکوت به تاریخ ۱۷ مارس ۲۰۱۷ میلادی در سن ۸۷ سالگی

رخت از جهان برکشید.

که او
همان که به خاطر دیگری نادیده اش گرفتی
با قلبش تو را می شناسد

از لای کتاب‌ها
آن نامه‌های عاشقانه
عکس‌ها
و اوراق پراکنده را دریاب
و در آینه
وجود حقیقی خود را بتراش

بعد بنشین

و با خودت شادمانی کن!

عشق پس از عشق

مشت

چون مشتتی که دلی را چنگ زده
لحظه‌ای رهایم نمی کند
تا نفس بکشم
با هر دم و بازدمی قلبم را می فشارد
شده تا حالا
که من درد عشق را
دوست نداشته باشم؟

هر چند عاقبت آن

بنیاد از رفتن در گلی هیجان و شیدایی ست
تأسیس که گرهات می زند به مردی پر از دیوانگی
که قبل از این که به لبه‌ای چنگ بزنی
با صدایی بلند
از شیب تند آن فرومی غلتی

این جا تنها با قلبت است که می توانی سفت و سخت بایستی
و این یگانه راه زنده ماندن در عشق است.

می آید
آن وقتی که تو با شادمانی
دم در خانه‌ات
در آینه خودت
ورود خود را استقبال می کنی
و هر یک
با تبسم
به همدیگر می گوید
خوش آمدی!

بگو!

بیا این جا بنشین
چیزی بخور
که تو باری دیگر
غریبه‌ای را
که خودت بود و تو را دوست می داشت
با پیاله‌ای شراب
تکه‌ای نان
و برگرداندن قلبت به خودش
دوست می داری